

ضرورت و دوام در منطق ابن سینا و مقایسه آن با منطقیان دیگر

چکیده:

ضرورت و دوام و رابطه مفهومی آنها از مباحث دشوار فهم در قضایای موجه است. آراء اصیل در این مبحث متعلق به ابن سینا و ارسطوست. ضرورت به عنوان یک فرایند زمانی برآمده از دوام است. در عصر جدید از لایب نیپس تا کانت و بعضی منطقیان معاصر در این مورد آراء تازه تری آورده اند. این مقاله می کوشد رابطه ضرورت و دوام را در آراء ابن سینا و ارسطو و بعضی متأخرین و معاصرین بررسی کند.

واژه های کلیدی:

ضرورت، دوام، زمان، اصل تناقض، قضایای موجهه.

۱- مقدمه:

اختر شناسان امروز با اعتقادی برآمده از علم تجربی جدید براین باورند که «زمین متحرک است»^۱. بنابر مبنای اخترشناسی جدید نسبت حرکت به زمین یک نسبت غیر قابل انفکاک است. به این معنی که مادامی که زمین وجود دارد حرکت می کند. ممکن نیست کره زمین به معنی نجومی لفظ موجود باشد و حرکت نکند. زمین تا هست حرکت می کند. این معنی «دوام» (eternity) حرکت برای زمین است. قضیه «زمین حرکت می کند» قضیه ای است دائمه. اما بنابر قوانین اخترشناسی نیوتن، علاوه بر دوام حرکت برای زمین در اصول اخترشناسی نمی توان زمین را به عنوان سیاره ای تصور کرد که حرکت نکند. طبق قانون جاذبه عمومی که بنابر آن هر دو ذره مادی طبق فرمولی خاص یکدیگر را جذب می کنند. سبک زمین «محال» است. مسأله فقط این نیست که زمین دائماً حرکت می کند، بلکه علاوه براین، زمین نمی تواند حرکت نکند و حرکت برای زمین یک صفت ضروری است. به عبارت دیگر ضرورت دارد که زمین حرکت کند. این اتصاف حرکت زمین به وصف «ضرورت» (necessity) معنای تازه ای است که به موجب آن قضیه «زمین متحرک است» علاوه بر دائمه، ضروریه است زیرا نمی توان زمینی را تصور کرد (با تکیه بر مبنای اخترشناسی نیوتنی) که حرکت نکند. پس قضیه زمین متحرک است متصف به دو صفت دوام و ضرورت است: در منطق ابن سینا رابطه این دو صفت در قضایایی که متصف به آن اند چگونه رابطه ای است؟

۱- آیا ضرورت و دوام بدون ارتباط با یکدیگر و هر کدام به عنوان یک معنای مستقل از دیگری وصف قضیه واقع می شوند؟

۲- آیا دوام قضیه (در هر قضیه دائمه ای) برگرفته از ضرورت آن است یعنی آیا قضیه باید ضروریه باشد تا بتواند دائمه باشد؟

۳- آیا برعکس شماره (۲) ضرورت برگرفته از دوام است و قضیه ضروریه باید دائمه باشد تا بتواند ضروریه باشد یعنی آیا ضرورت قضیه (در هر قضیه ضروریه ای) تابع دوام آن است؟
به نظر می رسد که فرض شماره (۳) نظر مستعار ابن سینا و ارسطو است و اگر چنین باشد معنای ضرورت بازگشت به زمان می کند و نامگذاری و ایتما (duration) زمان، ملهم معنای ضرورت است.

۲- نظر ابن سینا:

نظر صریح ابن سینا در مورد اثبات ضرورت و دوام چنین است: «ما اعط ضرورت را که به معنی دوام است، در چند موضع به کار می بریم: از آن جمله اینکه می گویم خداوند ضرورتاً زنده است، یعنی دائماً و بی پایان.» (منطق شفا، قیاس، مقاله اول، فصل چهارم، ص ۳۲) تا اینجا ابن سینا تصریح کرده است که «ضرورت به معنی دوام است». و هنگامی که می گویم «خداوند ضرورتاً زنده است»: «یعنی دائماً و بی پایان». اما از این قیاس نمی توان نتیجه گرفت که نسبت ضرورت و دوام نسبت تساوی یا برابری است زیرا ابن سینا در همانجا در پی قید «در چند موضع» اضافه می کند که: «گوئیم هر انسانی ضرورتاً حیوان است اما نه دائمی و بی پایان؛ بلکه تا وقتی که آنچه انسان نامیده می شود موجود باشد؛ به عبارت دیگر تا وقتی که موصوف باشد به چیزی که انسان موضوع است.» ضرورت موجود در این مثال ابن سینا شبیه است به ضرورت موجود در قضیه «زمین متحرک است» زیرا در اینجا هم قید دوام موجودیت موضوع (کره زمین) مفروض است و چنانکه خواهیم دید این نوع ضرورت را **ضرورت ذاتی** نامیده اند و آن ضرورتی است که مشروط است به قید دوام موجودیت موضوع. (مظفر، ص ۱۷۷) ابن سینا در همانجا در ذکر اقسام ضرورت بیان خود را چنین ادامه می دهد: «و گوئیم هر متحرکی ضرورتاً متغیر است نه دائماً و بی پایان [یعنی سلب دوام] و نه تا وقتی که ذات متحرک موجود باشد [یعنی سلب ضرورت ذاتی] بلکه تا وقتی که متحرک است.» در این قضیه ضرورت عارض دو وصف برای ذات موضوع شده است. در واقع اصل این قضیه این است که «الف متحرک متغیر است» و ضرورت بین متحرک و متغیر برقرار است: ضرورت در اینجا اولاً وبالذات وصف رابطه ای است که بین متحرک و متغیر برقرار است و ثانیاً وبالعرض وصف رابطه الف با متغیر است. به عبارت دیگر تغییر مستقیماً عارض

^۱ - در اختر شناسی جدید برای زمین چهار نوع حرکت تعریف و اثبات کرده اند: ۱- حرکت وضعی ۲- حرکت انتقالی ۳- حرکت جغرافیایی ۴- حرکت پرسیون و نوتاسیون (مبانی نجوم، ۱۳۶۴، ص ۶۸)
در این قضیه حرکت انتقالی زمین گرد خورشید مورد نظر ماست که از زمین تفکیک ناپذیر است.

متحرك شده و از طريق آن وصف الف قرار گرفته است. ابن سینا در ادامه بحث در ذکر انواع ضرورت مثال هاي ديگري مي آورد. از جمله اينکه: «هر متحرکي ضروراً جسم است ... و راه رونده ضروراً راه رونده است ... ماه ضروراً در فلان موقعيت منکسف است ... و هر انساني ضروراً نفس مي کشد ...» (همان).

ابن سینا در جاي ديگري گفته است: «امور ضروري دو قسم است: ۱- ضروري در لزوم، بدون اينکه بعضي از آنها براي بعضي ديگر [يعني ضرورت چيزي براي چيز ديگري] در جوهر و طبيعت ضروري باشد، اين قسم ضرورت خارجي است [يعني از طبيعت امور برنيامده است] و به کار علم يقيني نمي آيد. ۲- ضروري در جوهر و طبيعت؛ و اينها اموري است که به ذات خود موجوداند.» (شفا، برهان، مقاله دوم، فصل پنجم، ص ۱۵۰) شايد مثال مناسب ضرورت نوع دوم (که ابن سینا مثال نزده است) ضرورت مجازات براي نقض قانون باشد.

قبل از جمع بندي و نتيجه گيري نهايي تا اينجا به اين نتيجه رسيده ايم که «ضرورت» صرف نظر از اقسام آن برآمده از «لزوم» است که خود يك مفهوم زماني است. اما اکنون بد نيست به سابقه تاريخي اين فکر پيش از ابن سینا توجه کنيم.

۱- نظر ارسطو:

ارسطو در فصل پنجم رساله دلثا در **مابعدالطبيعه** در ذکر اقسام ضرورت در معنای سوم آن مي گويد: «ما ... که گوييم آنچه نتواند جز به نحوي که هست به نحو ديگري باشد ضروري است؛ و ساير معنای «ضرورت» از اين معنا برآمده است. (معنای ديگر از قبيل اجبار، اضطرار، شرط لازم و ...)» (Aristotle, Me.1015a,33) اين معنای «ضرورت» صرف نظر از ارتباط آن با دوام، که قريباً نظر ارسطو را در اين مورد خواهيم ديده عبارت است از نحوه موجوديت اموري که جز به صورتي يا حالي که وجود دارد به نحو ديگري نمي تواند وجود داشته باشد مثل زوجيت عدد چهار، برابري طول شعاع هاي دايره، تنفس براي انسان يا قانون کنش و واکنش. و اما در مورد ارتباط ضرورت و دوام که موضوع اصلي بحث ما در اين مقاله است از مضامين اخلاقي گيري هاي ارسطو برمي آيد که او هم ضرورت امور ضروري را برآمده از صفت دوام αἰωνιότητα (eternity) اشیاء دانسته است. عبارات و بيانات ارسطو که ملهم اين معنای است چنين است: «مطلقاً کي چيزي است که هميشه و همه جاست» (posterior Analytics, B.I, ch. 31, p.87b) «چون در ميان اشیاء، بعضي همواره بر يك حالت اند و ضروري اند...» (N. b. E, ch. 2p. 1026b,8) «هر چيزي يا دائمي و ضروري است يا اکثري است يا نه اکثري و نه دائمي و ضروري بلکه صرفاً تصادفي است ...» (M. b. k, ch.8, p. 1064b, 31) «اشیاء رياضي از جهت دوام و تغييرناپذيري با محسوسات مغايرند و در جهت کثرت با صور.» (M.b.A, ch.6, p.987b,16) «اگر چيزي با دوام و تغيير ناپذير است هيچ امر و ضرورتي نمي تواند آن را تغيير دهد.» (M.b.Δ, ch.8, p.1015b,14)

۲- جمع بندي:

در قطعات فوقاً مذکور تعبيرات «هميشه و همه جا» در مفهوم «مطلقاً کلي»، «همواره بر يك حالت و ضروري»، «دائمي و ضروري يا ...»، «دوام و تغيير ناپذيري» در بر اين است، که ارسطو ضرورت و دوام را از يك جنس دانسته است و چون دوام اعم از ضرورت است، يعني قضايای دائمه اي وجود دارد که ممکن است ماده آنها ضرورت نباشد، (مطلب، ۱۷۶ - همان، ص ۱۰۰) از اين جهت مي توان گفت (بخصوص در نظر ارسطو) دوام جنس ضرورت است و قضايای ضروري به در واقع اقسام دائمه اند. توجه به اين نکته اهميت بسيار دارد که فصل «دوام» ماندگاري محمود در موضوع در طول کل زمان است اما فصل «ضرورت»، امتناع انفکاک محمود از موضوع در **شرایطي** است که ضرورت حمل را ايجاب مي کنند. اين شرایط مبناي تمایز ضرورت از دوام است. مثلاً در قضیه «زمین متحرک است» تا وقتي که کره زمین وجود دارد حرکت مي کند، اين قيد دوام است و به اين اعتبار قضیه دائمه است؛ اما تا وقتي که حادثه آسماني رخ نداده است که نسبت موجود بين زمین و خورشيد را بهم براند نسبت حرکت به زمین ضروري و قضیه از اين جهت ضروريه است. چنانکه اخترشناسان گويند هر ۴/۵ ميليارد سال اينده حجم خورشيد به اتمام خواهد رسيد و گردش زمین به دور خورشيد منتفي خواهد بود. اين بدان معنای است که ضرورت حرکت براي زمین اقتضای خود را از دست خواهد داد. و چون بنا بر آنچه تا کنون گفته ايم ضرورت فرع بر دوام است و مشروط به استمرار زمان مي شود، البته نتيجه اين تحليل اين است که شأن ضرورت تنزل يافته و معنای آن معادل «اقتضای شرایط موجود» است و هرگاه شرایط مقوم ضرورت منتفي گردد ضرورت رخت برخواهد بست. در جوهر النصيد (ص ۱۰۰) به اين نکته اشاره شده است که «و شايد اين دو (دائمه و ضروريه) در قضايای کليه به يك نحو جريان داشته باشند به اين معنای که هر حکم کلي دائمي ضروري باشد.» و در واقع قضیه دائمه قطعاً ضروريه است. خواهيم ديد که در منطق جديد ضرورت را چنان تعريف کرده اند که از اين نقص در امان باشد. محمود شهابي در **رهبر خرد** تفاوت ضرورت و دوام را با ايجاز دقيق بيان کرده است: «هرگاه کيفيت نسبت محمود به موضوع عبارت باشد از امتناع انفکاک محمود از موضوع، قضیه را **ضروريه** خوانند» (رهبر خرد، ص ۱۶۷) و «هرگاه محمولي از موضوعش هيچ گاه انفکاک نيابد (بدون اشتراط اينکه انفکاکش امتناع داشته باشد)، کيفيت نسبت، **دوام** و خود نسبت **دائمه** باشد...» (همان، ص ۱۷۰). اما پيش از پرداختن به آراء منطقيان معاصر بايد به نتيجه گيري ديگري در قول امثال ابن سینا و ارسطو در مورد ضرورت بپردازيم.

پیش از این دیدیم که این سینا ضرورت را از جهتی به خارجی (لزومی) و طبیعی (یا جوهری) تقسیم کرد و در یک عبارت کوتاه اشاره کرد که: «این ضرورت خارجی به کار علم یقینی نمی آید.» (همان) این سینا در اینجا به نکته ای بس دقیق و ظریف اشاره کرده است که پیش از او مورد توجه ارسطو واقع شده و در عصر جدید بعضی از متفکران از جمله مالبرانش به آن توجه کرده اند. نظر ارسطو این است که شرط علم و معرفت علمی این است که از قضایای ضروری تشکیل شده باشد (با شاخص امتناع انفکاک محمول از موضوع). و اگر قضیه ای ضروری نباشد یعنی پیوند موضوع و محمول در حد امکان باشد، قضیه ارزش «علمی» ندارد و چیزی از قبیل «عقیده» (opinion = $\delta\acute{o}\zeta\alpha$) است. بیان ارسطو چنین است: «معرفت علمی و متعلق آن غیر از عقیده و متعلق عقیده است؛ و آن معرفتی است که در آن، شناخت علمی مطلقاً کلی است و ناشی از روابط (نسبت های) ضروری است و آنچه ضروری است نمی تواند جز آنچه هست به نحو دیگری باشد. بطوریکه هر آنچه صادق (حقیقی) و واقعی باشد اما بتواند تغییر کند، موضوع معرفت علمی نیست.» (Posterior Analytics, b.I, ch.33, p.88b)

در مورد ارتباط قضایای ضروری با معرفت علمی خواجه در اساس الاقتباس گوید: «هرگاه که مقدمات برهان مفید علمی یقینی بود؛ و دائم باشد، که متغیر نشود، باید که ضروری باشد.» (اساس الاقتباس، ص ۲۸۹) در اینجا خواجه مسأله ضروری باب برهان و ذاتی باب برهان و اولی باب برهان را مطرح کرده و شرح داده است که ما برای پرهیز از خروج از موضوع وارد آن نخواهیم شد.

تقسیم قضایای ضروری (علمی) از قضایای امکانی (عقیدتی) در زبان ارسطو به صورت تفکیک بین قضایای تهایی (ضروری به اصطلاح ارسطو) و تألیفی یا ترکیبی (امکانی به اصطلاح ارسطو) در عصر جدید از حد فاصل دکارت تا کانت در آمد و در فلسفه اسلامی همزمان با دکارت در آراء ملاصدرا به صورت تقسیم حمل به ایجابی ذاتی (تحلیلی کانتی و ضروری ارسطویی) و شایع صناعی (تألیفی در اصطلاح کانت امکانی در اصطلاح ارسطو) مطرح شد. ما به دلیل گستردگی موضوع در اینجا نمی توانیم وارد شرح و بسط و مقایسه مبسوط این اقسام بشویم. فقط از جهت ارتباط تقسیم ارسطویی قضایا به ضروری و امکانی و ارتباط آنها با شناخت علمی اشاره ای به آراء مالبرانش در این زمینه خواهیم کرد: تقسیم قضایا به تحلیلی و تألیفی، به زبان جدید، (که مضمون آن همان ضروری و امکانی ارسطویی است) ابتدا در اصول فلسفه دکارت مطرح شد بدون اینکه تعبیرات تحلیلی و تألیفی به کار برد و سپس به ترتیب تاریخی مورد توجه مالبرانش و لایب نیتس و کانت واقع گردید. در آراء لایب نیتس و کانت بحث مفصل است و مستلزم طرح مقاله دیگری در این مورد و ذکر ارتباط این تقسیم با مبانی فلسفه لایب نیتس و بعد کانت. اما اشاره به آراء مالبرانش در مورد ربط این تقسیم با شناخت علمی خالی از فایده نیست.

مالبرانش براین باور است که باید میان نهایت ضروری (یعنی قضایای ضروری) و حقایق امکانی (یا قضایای امکانی که بعداً لایب نیتس آنها را قضایای وجودی نامید) فرق گذاشت. حقایق ضروری قضایایی است که در ریاضیات و علوم طبیعی به کار می رود و حقایق یا قضایای امکانی، قضایای تاریخی است از قبیل مسائل اخلاقی و سپسیمی و حقوقی مالبرانش حتی پزشکی را در این بخش جا داده است) و در قضایای نوع دوم از لحاظ دقت علمی باید به احتمال قیامت کنیم زیرا در قضایای نوع دوم دقت علمی وجود ندارد. (Coppleston, v.4, p.182)

نتیجه:

از تحویل ضرورت به دوام دو نتیجه به دست آمده است: ۱- قول به اقسام ضرورت ۲- تقلیل ضرورت به اقتضای شرایط موجود و در نتیجه فروافتادن ضرورت از مقام «ضروری» خود. در مورد اقسام ضرورت در بیان ابن سینا، بنابر آنچه از قول او نقل کردیم دست کم سه نوع ضرورت بر سه مورد بیشتر از این قابل تشخیص است:

- ۱- ضرورت ازلی (به تعبیر مطفر) مثل ضرورت قضیه «خدا ضروراً زنده است.
- ۲- ضرورت ذاتی مثل ضرورت قضیه «انسان ضروراً حیوان است.
- ۳- ضرورت خارجی (به تعبیر خود ابن سینا) که می توان این قضیه را به عنوان مثال آن ذکر کرد:

قانون شکن ضروراً مجازات می شود.

نوع دوم را در بعضی کتب منطقی «ضرورت مطلق» نیز نامیده اند. اما صرف نظر از بیان و نظر ابن سینا در کتب منطقی از اقسام دیگری از ضرورت یا قضایای ضروری، ذیل بحث قضایای موجه، سخن رفته است. از جمله:

- ۴- مشروطه عامه. ۵- وقتی مطلقه. ۶- منتشره مطلقه. ۷- ضرورت به شرط محمول.
- منطقیان معاصر برای پرهیز از این تنزل مقام ضرورت و تقسیم آن به اقسام گوناگون، ضرورت را معادل مفاد اصل تناقض تلقی کرده و آن را «ضرورت منطقی» نامیده اند. تاریخچه تعبیر «ضرورت منطقی» به زمان لایب نیتس و دعوای او با اسپینوزا بر سر اقسام ضرورت می رسد. لایب نیتس ضرورت اسپینوزایی را با تعبیراتی چون ضرورت منطقی، ضرورت متافیزیکی، ضرورت هندسی و ضرورت مطلق نامید و در مقابل آن از ضرورت دیگری به نام «ضرورت اخلاقی» سخن گفته است که به نظر او در مورد نظام احسن و قول به بی نهایت جهان های ممکن ختم می شود و در اینجا نمی توانیم وارد این مباحث بشویم. فقط اشاره می کنیم به نظر یکی از منطقیان معاصر که ضرورت را به دو قسم تجربی و منطقی تقسیم کرده و گفته است ضرورت تجربی در واقع ضرورت نیست پس ضرورت فقط یک نوع است و آن

ضرورت منطقي يعني وصف اصل تناقض است. این مطلب را از قول ایروینگ کپی^۱ منطقي معاصر امریکایی نقل می کنیم وی گفته است: «آبراهام لینکلن یا کشته شد یا کشته نشد.» قضیه ایست ضروری به ضرورت منطقي و صدق آن وابسته به رویداد تاریخي کشته شدن لینکلن نیست. در حالی که قضیه «لینکلن کشته شد» قضیه ای است صادق و می توان گفت ضروری است اما صدق آن مشروط به تجربه تاریخي و اطلاع از کشته شدن لینکلن است. اما ضرورتی نداشته است که لینکلن کشته شود در حالی که اکنون می دانیم که کشته شده است. ضرورت منطقي را می توان صدق (حقیقت) منطقي نامید.» (Copy, p.313)

منابع:

- ۱- ابن سینا، شفا، چاپ قاهره، ۱۹۶۴.
- ۲- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، مطبعة الحیدری، ۱۳۷۷ ه. ق.
- ۳- خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.
- ۴- سباهی، محمود، رهبر خرد، قسمت منطقیات، خیام، ۱۳۷۰.
- ۵- علامه حلی، الجوهر النضید، ترجمة منوچهر صانعی دره بیدي، انتشارات حکمت، ۱۳۷۰.
- ۶- مازفر محمدرضا، منطق، ترجمة منوچهر صانعی دره بیدي، حکمت، شوال ۱۴۰۴.
- ۷- دکتر حسن زمردیان و دکتر بهروز حاجبی، مبانی نجوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- 8- Aristotle, *pos. Ana.* Trans. G.R.G. Mure, oxford university press, 1911.
- 9- Aristotle, *Met.* Trans. W.D.Ross, Oxford, 1972.
- 10- Copy, Irving M., *introduction to Logic*, Macmillan, New york, 1982.
- 11- Copleston, frederick, *A history of philosophy*, V.IV, Great Britain, 1961.

منوچهر صانعی دره بیدي

¹- Irving M. copy